



رساله ایون

افلاطون

ترجمه 'رضا سید حسینی



آقای دهباشی عزیز

در شمارهٔ پیش «کلیک» دیدم (و قبلاً هم در انجمن فلسفه شنیده بودم) که بابک احمدی در سخنرانی بسیار جالبش دربارهٔ «خرد هرمنوتیک» به رسالهٔ «ایون» افلاطون اشاره کرده است. یاد ترجمه‌ای افتادم که چند سال پیش ضمن تدریس «اصول نقد ادبی» برای دانشجویان تئاتر فرهنگسرای نیاوران ترجمه کرده بودم و قرار است در آینده جزو مطالب کتاب «فلسفهٔ هنر و ادبیات» چاپ شود. سبب ترجمه این بود که اولاً می‌خواستم متنی با توضیحات کافی به دانشجویان داده باشم، ثانیاً تجربه‌ای کرده باشم دربارهٔ زبان گفتگو در آثاری از این نوع. ترجمه را با استفاده از سه متنی که در اختیار داشتم (دو ترجمهٔ انگلیسی «بنجامین جاوت» B. Jowett و «لین کوپر» Lane Cooper و ترجمهٔ فرانسهٔ «امیل شامبری» E. Chambry) و با توجه به ترجمه‌های مرحوم دکتر صناعی و استاد محمد حسن لطفی انجام داده‌ام. تا چه قبول افتد...



سقراط: سلام بر ایون، این بار از کجا می آئی؟ از موبنت ایسوس؟

ایون: نه، سقراط، از «ایو داوروس»^۱، از جشنواره «آسکله پیوس»^۲.

سقراط: مگر مردم ایو داوروس، به افتخار رب النوع، مسابقه‌ای هم بین راویان ترتیب می دهند؟

ایون: آری، و در همه انواع «موسیقی»^۳.

سقراط: پس تو هم مسابقه دادی! و پیروز هم شدی؟

ایون: جایزه اول را بردم، سقراط! یعنی بردیم.

سقراط: عالی است، و حالا باید کاری کرد که در جشنواره «پان آتنه»^۴ هم پیروز شویم.

ایون: اگر خدا بخواهد چنین خواهد شد.

سقراط: باید بگویم، ایون، که من اغلب به حرفه شما راویان رشک برده‌ام. هنر شما ایجاب می کند که همیشه بهترین لباس ها را بپوشید و در برابر مردم، هر چه آراسته تر ظاهر شوید. در عین حال مجبورید که پیوسته مصاحب عده‌ای از بهترین شاعران، به ویژه «هومر» باشید^۵، که برترین و آسمانی ترین آنهاست. و نه تنها اشعار او را بخوانید، بلکه به کنه اندیشه هایش پی ببرید. چنین حرفه‌ای شایسته رشک بردن است. در واقع اگر کسی معنی سخن شاعر را نفهمد نمی تواند راوی خوبی باشد، زیرا راوی باید بیانگر اندیشه های شاعر برای شنوندگان باشد و اگر خود او نداند که شاعر چه گفته است، ممکن نیست که بتواند این وظیفه را انجام دهد. و همه اینها چنانکه گفتم رشک برانگیز است.

ایون: راست می گوئی سقراط. این جنبه از هنر من، پرزحمت ترین قسمت کار من است. و معتقدم که هیچکس در دنیا نمی تواند درباره هومر بهتر از من سخن بگوید زیرا نه «مترودوروس»^۶ اهل «لامپاسکوس»^۷، نه «استسیمبروتوس»^۸ اهل «تاسوس»^۹، نه «کلاوکن»^{۱۰} و نه هیچ راوی دیگری که در جهان زیسته، نتوانسته است، درباره هومر این همه اندیشه های عالی که من دارم بیان کند.

سقراط: خوشحالم ایون که چنین می گوئی و مطمئنم که نمونه ای از هنر خویش را از من دریغ نخواهی کرد.

ایون: البته دریغ نخواهم کرد سقراط، و واقعاً به زحمتش می ارزد که بشنوی و ببینی که من با چه عظمتی زیبایی های اشعار هومر را نمایش می دهم. و معتقدم که شایسته است «هومر یادها»^{۱۱} تاجی زرین بر سرم بگذارند.

سقراط: سعی می کنم روزی فراغتی بیابم و به روایت تو گوش کنم. فعلاً فقط می خواهم به یک سؤال من جواب بدهی: آیا هنرنمایی تو فقط در مورد هومر است یا شامل هسیودوس^{۱۲} و

آرخیلوخوس^{۱۳} هم می‌شود؟

ایون: نه، فقط در مورد هومر است و همین برای من کافی است.

سقراط: آیا موضوع‌هایی هست که «هومر» و «هسیودوس» هر دو دربارهٔ آنها سخن گفته‌اند؟

ایون: آری، فکر می‌کنم خیلی چیزها ...

سقراط: آیا تو آنچه را هومر دربارهٔ آن موضوع‌ها گفته است بهتر از آنچه هسیودوس گفته

شرح می‌دهی؟

ایون: وقتی هر دو عین هم حرف بزنند، ای سقراط، هر دو را به همان خوبی شرح می‌دهم.

سقراط: و در مواردی که عین هم حرف نمی‌زنند. مثلاً هنر پیشگوئی را در نظر بگیر. هومر و

هسیودوس هر دو دربارهٔ آن حرف زده‌اند.

ایون: درست است.

سقراط: خوب، وقتی که آن دو دربارهٔ هنر پیشگوئی، عین هم سخن می‌گویند و وقتی که

گفته‌هایشان متفاوت است، آیا گفته‌هایشان را تو بهتر می‌توانی شرح بدهی ... یا یک پیشگوی

ماهر؟ ...

ایون: پیشگو.

سقراط: فرض کن که تو پیشگو بودی. اگر عباراتی را که هر دو عین هم گفته‌اند می‌توانستی

شرح بدهی، آیا نمی‌توانستی عباراتی را هم که با هم متفاوتند شرح بدهی؟

ایون: حتماً می‌توانستم.

سقراط: پس چگونه است که تو در روایت اشعار هومر مهارت داری اما در مورد

هسیودوس و شاعران دیگر نداری؟ آیا هومر از مسائلی بجز همهٔ شاعران دیگر حرف می‌زند؟ آیا

موضوع سخن او در بیشتر مورد جنگ نیست؟ یا روابط متقابل مردمان نیک و بد، مردم عادی یا

صنعتگر، یا روابط خدایان با همدیگر و یا با آدمیان به روش خاص خویش^{۱۴}، یا آنچه در آسمان

می‌گذرد یا در جهان زیرین، و یا نسل و نسب خدایان یا پهلوانان؟ آیا موضوع اشعار هومر همین

مطالب نیست؟

ایون: راست می‌گوئی سقراط.

سقراط: خوب! مگر شاعران دیگر هم همین مطالب را نمی‌گویند؟

ایون: چرا سقراط، اما نه مثل هومر.

سقراط: چطور؟ بدتر می‌گویند؟

ایون: خیلی بدتر.

سقراط: پس هومر بهتر می‌گوید؟

ایون: اصلاً قابل مقایسه نیست.

سقراط: حالا به من بگو ایون عزیز، اگر چند نفر دربارهٔ اعداد با هم بحث کنند و در میان آنان

یکی بهتر از دیگران حرف بزند، طبیعتاً کسی پیدا می‌شود که آن سخنگوی بهتر را بشناسد.

ایون: البته.

سقراط: آیا کسانی را هم که سخن نادرست می‌گویند همان آدم تشخیص می‌دهد یا کس دیگر؟

ایون: حتماً همان آدم.

سقراط: و او کسی است که علم حساب می‌داند؟

ایون: بلی.

سقراط: خوب، حالا اگر چندین نفر دربارهٔ خاصیت شفابخشی غذاها با هم بحث کنند و از آن میان یکی بهتر از دیگران حرف بزند، آیا کسی که مهارت سخنران خوب را تشخیص می‌دهد با کسی که عدم مهارت سخنران بد را می‌شناسد فرق دارد، یا شخص واحدی هر دو را تشخیص می‌دهد؟

ایون: مسلماً یک نفر هر دو را تشخیص می‌دهد.

سقراط: او کیست؟ چه نام دارد؟

ایون: پزشک.

سقراط: پس می‌توانیم خلاصه کنیم و بگوئیم که وقتی عده‌ای دربارهٔ موضوع معینی حرف می‌زنند، کسی که از آن میان سخنران خوب را تشخیص می‌دهد باید بتواند سخنران بد را هم تشخیص دهد، و اگر نتواند سخنران بد را تشخیص دهد، طبیعاً قادر به تشخیص سخنران خوب هم نخواهد بود. زیرا سخن از موضوع واحدی در میان است.

ایون: همینطور است.

سقراط: تو ادعا می‌کنی که هومر و شاعران دیگر، از جمله هسیودوس و آرخیلوخوس، همه از یک چیز سخن می‌گویند، اما نه همه مانند هم. یکی بهتر سخن می‌گوید و دیگران بدتر. ایون: آری، و راست می‌گویم.

سقراط: پس تو اگر بتوانی شاعری را که خوب سخن می‌گوید تشخیص دهی طبیعاً عیب کار شاعرانی را هم که بدتر سخن می‌گویند باید بشناسی.

ایون: گمان می‌کنم.

سقراط: از این قرار، دوست گرامی من، اگر بگوئیم که ایون قادر است اشعار شاعران دیگر را هم مثل شعر هومر شرح دهد اشتباه نکرده‌ایم، زیرا خود او قبول دارد که شخص واحدی می‌تواند داور سخن همهٔ کسانی باشد که از موضوع واحدی بحث می‌کنند، و تقریباً همهٔ شاعران موضوع اشعارشان یکی است.

ایون: ولی سقراط، سبب چیست که وقتی از شاعر دیگری سخن می‌گویند، من توجهم جلب نمی‌شود و حرف مهمی ندارم که بگویم، و تقریباً خوابم می‌گیرد، و حال آن‌که وقتی سخن از هومر به میان می‌آید، بیدار و آماده می‌شوم و آکنده از سخنانی برای گفتن.

سقراط: درک این مسئله دشوار نیست دوست من، برای هر کسی روشن است که تو دربارهٔ

هومر از روی هنر و دانش سخن نمی‌گوئی، اگر توانائی تو ناشی از قوانین هنر بود، می‌توانستی دربارهٔ همهٔ شاعران دیگر هم سخن بگوئی. چون که هنر شاعری کلیت دارد. آیا به من حق می‌دهی؟

ایون: بلی.

سقراط: وقتی که کسی هنری را به صورت کلی یاد می‌گیرد، آیا قواعد آن هنر برای قضاوت دربارهٔ هنرهای دیگر کارآمد نیست؟ می‌خواهی توضیح بدهم که منظورم چیست؟ ایون؟

ایون: آری، سقراط، به خاطر خدا، چون من دوست دارم که حرف‌های شما دانشمندان را بشنوم.

سقراط: ایون، دلم می‌خواست آنچه می‌گیری حقیقت داشته باشد! اما دانشمند، شما راویان و بازیگران هستید و کسانی که اشعارشان را می‌خوانند. من فقط حقیقت را می‌گویم، آنگونه که از مردی عامی ساخته است. مثلاً سؤالی را که لحظه‌ای پیش از تو کردم در نظر بگیر. بین چقدر ساده و عامیانه است و همه می‌توانند منظور مرا بفهمند. گفتم که اگر هر هنر را به صورت یک کل در نظر بگیریم، همان روش و قاعده برای قضاوت دربارهٔ همهٔ آثار خوب و بد آن هنر کاربرد خواهد داشت. همین نکته را موضوع بحث مان قرار بدهیم. آیا هنر نقاشی به عنوان یک کل وجود دارد؟

ایون: بلی.

سقراط: نقاشان خوب و نقاشان بد فراوانی بودند و هستند؟

ایون: البته.

سقراط: آیا تاکنون کسی را دیده‌ای که قادر باشد از میان آثار «پولوگنوتوس»^{۱۵} پسر «آگلاثوفون»^{۱۶} آنهایی را که خوب یا بد نقاشی شده است تشخیص بدهد، اما در مورد آثار دیگران قادر نباشد و در برابر آثار نقاشان دیگر خوابش بیبرد و نتواند هیچ حرفی بزند. اما وقتی که قرار شود، دربارهٔ آثار «پولوگنوتوس»، یا نقاش خاص دیگری سخن بگوید، بیدار شود و در بحث شرکت کند و گفتنی‌های فراوان داشته باشد؟

ایون: نه بخدا، هرگز چنین کسی را ندیده‌ام.

سقراط: حال پیکرتراشی را در نظر بگیریم. آیا کسی را دیده‌ای که دربارهٔ ارزش‌های آثار «دایدالوس»^{۱۷} پسر «متیون»^{۱۸} یا «اپیوس»^{۱۹} پسر «پانوپه‌توس»^{۲۰} و یا «تئودوروس»^{۲۱} اهل ساموس یا آثار هنرمند خاص دیگری داورى کند، اما در برابر آثار پیکرتراشان دیگر، معطل بماند و در خواب رود و حرفی برای گفتن نداشته باشد؟

ایون: نه بخدا، چنین کسی هم ندیده‌ام.

سقراط: ادامه بدهیم: در هنر نواختن نی یا چنگ، یا آواز خواندن به همراه چنگ و یا روایت اشعار هم، فکر می‌کنم هرگز کسی را ندیده باشی، که قادر باشد دربارهٔ «اولومپوس»^{۲۲} یا «تاموراس»^{۲۳} یا «اورفئوس»^{۲۴} و یا «فمیوس»^{۲۵} راوی اینکا بحث کند اما دربارهٔ ایون اهل افسوس

معطل بماند و نتواند از مزایا و یا نقائصش در کار روایت سخنی بگوید؟

ایون: من نمی‌توانم منکر این حرف تو شوم سقراط. اما از این نکته خوب آگاهم که هیچکس در دنیا نمی‌تواند به خوبی من دربارهٔ هومر سخن بگوید. گفتنی‌های فراوان دربارهٔ او دارم و همه می‌دانند که خوب از عهدهٔ این کار برمی‌آیم. و حال آنکه دربارهٔ شاعران دیگر نمی‌توانم. فکر کن ببین چه علتی می‌تواند داشته باشد.

سقراط: می‌فهمم ایون، و الآن به تو می‌گویم که در این باره چه فکر می‌کنم. این استعدادی که تو در خوب سخن گفتن از هومر داری، همانطور که لحظه‌ای پیش گفتم، هنر نیست، بلکه موهبتی است خداوندی که تو را به هیجان می‌آورد، نظیر نیروی آن سنگی که اورپیدس سنگ «مغناطیس»^{۲۶} نامیده است حال آنکه بیشتر مردم آنرا «سنگ هراکلیا»^{۲۷} می‌نامند. در واقع این سنگ، نه تنها حلقه‌های آهنی را جذب می‌کند، بلکه نیروی خود را به حلقه‌ها نیز منتقل می‌کند، بطوری که آنها هم می‌توانند همان کار سنگ را انجام دهند و حلقه‌های دیگر را جذب کنند، تا آنجا که اغلب می‌بینیم رشتهٔ درازی از حلقه‌های آهنی از هم آویزان شده‌اند و همهٔ آنها نیرویشان را از آن سنگ می‌گیرند. بدینسان است که موسا (اللهه شعر) به شاعران الهام می‌بخشد، و آنان الهام را به دیگران منتقل می‌کنند، و زنجیری از شاعران ملهم بوجود می‌آید. در واقع نه در سایهٔ هنر، بلکه بر اثر الهام و تلقین خدائی است که همهٔ شاعران بزرگ حماسی اشعار زیبایشان را می‌سرایند و همچنین شاعران بزرگ غنائی. همانطور که «کورویاها»^{۲۸} تا از خود بیخود نشوند نمی‌رقصند، شاعران غنائی نیز به هنگام سرودن اشعاری که می‌شناسیم در اختیار خود نیستند. بلکه وقتی که تحت تأثیر آهنگ و وزن قرار گرفتند، مجذوب و بیخود می‌شوند: مانند راهبه‌های پرستشگاه خدای شراب^{۲۹} که در حال جذب از آب رودخانه شیر و عسل می‌گیرند، اما وقتی در حال عادی هستند به این کار قادر نیستند. چنین هذیانی است که به گفتهٔ خود آنان، از روحشان سر برمی‌کشد؛ در واقع، شاعران به ما می‌گویند که در باغ‌ها و دره‌های پردرخت الاهگان هنر، مانند زنبوران عسل از سوئی به سوئی می‌پرند و اشعاری را که برای ما می‌آورند، از چشمه‌های عسل می‌گیرند. و راست می‌گویند. زیرا شاعر چیزی است سبک، بالدار و مقدس و نمی‌تواند پیش از احساس الهام و بیخود شدن و عقل باختن، اثری بیافریند. هر کسی تا این الهام را نگیرد نمی‌تواند شعر بگوید و پیشگویی کند. از این رو، چون نه در سایهٔ هنر بلکه در سایهٔ الهام خدائی است که آنهمه سخنان زیبا دربارهٔ موضوع خودشان - مثلاً تو دربارهٔ هومر - بر زبان می‌آورند، هر یک از آنها فقط در رشته‌ای موفق می‌شود که الههٔ شعر و موسیقی او را به سوی آن سوق داده است: یکی «دیتو رامب»^{۳۰} می‌سراید، دیگری مدیحه می‌گوید، یکی دیگر ترانه برای رقص می‌سازد و آن یکی «ایامب»^{۳۱} می‌گوید. در انواع دیگر هر کسی کم‌مایه است. زیرا نه هنر، بلکه نیروئی خدائی است که اشعارشان را به آنان الهام می‌کند. در واقع اگر آنها در سایهٔ هنر می‌نوانستند موضوعی را بخوبی بیان کنند، هر موضوع دیگری را هم می‌توانستند. اگر خدا عقل را از آنها می‌گیرد و آنان را مانند رسولان و پیشگویان ملهم، سخنگوی خود می‌سازد، برای این است که ما شنوندگان سخنانشان

بدانیم که چنین گفته‌های والائی از خود آنان نیست که از عقل عاریند، بلکه خود خداست که با دهان آنها سخن می‌گوید. بهترین مثال، «تونیکوس خالکید»^{۳۳} است که هرگز شعری که ماندنی باشد نگفت، مگر آن سرود (Pacan) مشهور در وصف آپولون که ورد زبان مردم است و شاید زیباترین شعر غنائی است که تاکنون گفته شده، و چنان که خود او می‌گوید، از ابداعات الاهگان هنر است. من گمان می‌کنم که خداوند خواسته است در قالب این شاعر به ما نشان دهد که بدون هیچ شکی چنین اشعار زیبایی نه بشری است و نه ساخته بشر، بلکه خدائی است و اثر خدایان و شاعران فقط ترجمان خدایان هستند و مجذوب خدائی هستند که آنها را در اختیار گرفته است. و خدا برای اثبات این مطلب، زیباترین سرودها را بر زبان بیمایه‌ترین شاعران جاری ساخته است. فکر نمی‌کنی که حق دارم، ایون؟

ایون: بخدا که حق داری سقراط. چون سخنان قلب مرا تسخیر کرد. و من باور می‌کنم که شاعران خوب، بر اثر الهامی آسمانی، ترجمان سخن خدایان در نزد ما هستند.

سقراط: شما راویان، آیا به نوبه خود، ترجمان شاعران نیستید؟

ایون: در این مورد هم تو حق داری.

سقراط: پس شما ترجمان ترجمان‌ها هستید.

ایون: بدون شک.

سقراط: حالا دقت کن ایون، به سؤالی که ازت می‌کنم با صداقت جواب بده. وقتی که اشعار حماسی را به بهترین وجهی بیان می‌کنی و تماشاگران را به هیجان می‌آوری، مثلاً داستان اولیس را می‌خوانی که بر آستانه خانه می‌پرد و خود را به خواستگاران زنش می‌شناساند و تیرها را پیش پای خود می‌افکند، یا داستان آخیلوس را که به هکتور حمله می‌آورد، یا بندهائی هیجان‌انگیز درباره «آندرو ماک»، «هکوبا» یا «پریام»، آیا بر خودت مسلط هستی یا از خود بیخودی؟ آیا روح تو در آن جذب الهام گمان نمی‌کند در ماجراهائی که تو شرح می‌دهی شرکت دارد؟ در «ایتاکا»، یا «تروا» یا در فلان جای دیگری که در اشعار گفته شده است؟

ایون: نشانه‌هائی که می‌دهی چقدر زنده است سقراط! باید بی‌پرده پیش تو اعتراف کنم که وقتی قطعه‌ای غم‌انگیز می‌خوانم چشمانم پر از اشک می‌شود، و اگر قطعه‌ای ترس‌آور یا وحشتناک می‌خوانم موهایم سیخ می‌شود و دلم می‌تپد.

سقراط: خوب ایون، حالا درباره چنین آدمی چه بگوئیم؟ آیا می‌توانیم بگوئیم مردی که در مراسم قربانی یا ضیافت لباس‌های فاخر بر تن و تاج زرین بر سر دارد و بی آنکه ذره‌ای از زر و زیور او کم شود گریه می‌کند، یا وقتی که در میان بیش از بیست هزار تن ایستاده است که همه دوستان اویند و بی آنکه کسی جامه از تنش بکند یا آزاری به او برساند، از ترس می‌لرزد، عقلش را از دست نداده است؟

ایون: نه، بخدا، سقراط. نمی‌توان گفت.

سقراط: می‌دانی که شما راویان همین حالت را در بیشتر تماشاگران هم ایجاد می‌کنید؟

ایون: بلی، خیلی خوب می دانم. چون هر بار که از بالای صحنه نگاهشان می کنم، می بینم که گریه می کنند یا نگاههای شان وحشتزده است و یا به شنیدن داستان های من مثل خود من می لرزند. در واقع من باید سخت مواظب آنها باشم، زیرا اگر بتوانم بگریانمشان، خودم وقتی که پولم را می گیرم خواهم خندیدم، اما اگر به خنده بیفتند، منم که باید در پایان کار بگریم.

سقراط: پس می بینی که تماشاگر آخرین حلقه از حلقه هائی است که گفتم نیرویشان را از سنگ مغناطیس می گیرند. شما راویان و هنرپیشگان حلقه میانه هستید و حلقه اول خود شاعر است. و خدا، از طریق حلقه ها و با انتقال نیروی جاذبه خود از حلقه ای به حلقه دیگر، روح مردم را به هر سو که می خواهد می کشد. و رشته درازی از همسرایان، استادان همسرانی و دستیاران آنها که در اختیار الهه شعر هستند، همانسان که به سنگ مغناطیس، به او آویخته اند. فلان شاعر به یک الهه وابسته است و شاعر دیگر به الهه دیگر، و ما می گوئیم که در اختیار اوست. زیرا این وابستگی چیزی است مانند «تملک»، زیرا شاعر به آن الهه شعر تعلق دارد. و بعد، دیگران، به نوبه خود، به این حلقه های اول، یعنی شاعران آویخته اند و هر کدام از شاعری الهام می گیرند، برخی از «اورفئوس»، برخی دیگر از «موسایوس»^{۳۳} اما اکثر آنان وابسته به هومر و مجذوب او هستند. و تو، ایون، یکی از اینان و وابسته به هومر هستی و وقتی که شعر شاعر دیگری را می خوانند به خواب می روی و حرفی برای گفتن نداری. اما وقتی که سرودی از هومر در گوشت طنین می اندازد، بیدار می شوی، روحت به رقص می آید و موجی از اندیشه ها در درونت جان می گیرد. زیرا در سایه هنر یا دانش نیست که تو از هومر سخن می گوئی، بلکه بر اثر موهبت آسمانی مجذوبیت خدائی است. نظیر «کورویا» ها که فقط آهنگ خدائی را که در اختیارش هستند می شناسند و برای همراهی با این آهنگ همه گونه صورت های رقص و کلام را پیدا می کنند و در برابر آهنگ های دیگر بی احساس می مانند، تو هم، ایون، وقتی که سخن از هومر در میان است چشمه ای زاینده ای ولی هنگامی که نام دیگران برده شود خشک و بی حاصل می شوی. می خواهی بدانی که سبب آمادگیت برای سخن گفتن از هومر و ناتوانیت در مورد دیگران چیست؟ سبب این است که تو نه در سایه هنر بلکه بر اثر موهبت خدائی است که در ستایش هومر استادی.

سکایون: خوب حرف زدی سقراط، با وجود این تعجب می کنم از اینکه تو با اینهمه فصاحت خواستی به من ثابت کنی که وقتی هومر را می ستایم، مجذوب و یا دیوانه ام. اما اگر سخن گفتن مرا از هومر بشنوی، خود تو هم این حرف را باور نخواهی کرد.

سقراط: حتماً دلم می خواهد که بشنوم، اما بعد از اینکه تو در این باره به من جواب بدهی: از میان موضوعاتی که در اشعار هومر مطرح است، درباره کدام یک می توانی خوب سخن بگوئی؟ طبعاً درباره همه آنها نیست.

ایون: درباره همه آنها بدون استثناء. این را بدان سقراط.

سقراط: ولی گمان می کنم که باید موضوع هائی را که تو نمی شناسی و هومر از آنها سخن

گفته است، استثناء کنی؟

ایون: کدامند موضوع‌هائی که هومر از آنها سخن گفته است و من نمی‌شناسم؟
سقراط: آیا هومر در عبارات متعددی از هنرها سخن نمی‌گوید؟ مثلاً دربارهٔ ارایه‌رانی. اگر بتوانم ابیاتش را به یاد بیاورم برایت می‌خوانم.

ایون: نه، بگذار من بخوانم. چون خوب به یاد دارم.

سقراط: پس برای من سخنانی را بخوان که نستور به پسرش آنتیلوخوس می‌گوید و به او توصیه می‌کند که در مسابقهٔ ارایه‌رانی مناسب‌تر مرگ پاتروکلوس به هنگام پیچیدن از مرز احتیاط به خرج می‌دهد.

ایون: اندکی به چپ خم شو، و با بانگی بیم‌انگیز تکاوری را که در راست توست برانگیز، لگام‌هایش را رها کن، و آن دیگری را چنان نزدیک مرزبران که گویی نورد چرخ تندرو آن‌را می‌خراشد، اما بپرهیز که به سنگ برنخوری.^{۳۴}

سقراط: کافی است، حالا، ایون، آیا چه کسی می‌تواند قضاوت کند که سخن هومر در این ابیات درست است یا نه؟ پزشکی یا ارایه‌ران؟
ایون: طبعاً ارایه‌ران.

سقراط: آیا به این علت که ارایه‌رانی هنر اوست، یا به علتی دیگر؟

ایون: چون که ارایه‌رانی هنر اوست.

سقراط: پس خدا به هر هنری استعداد قضاوت دربارهٔ کار معینی را داده است. و در واقع من فکر می‌کنم آنچه را که دربارهٔ هنر ارایه‌رانی می‌دانیم، از طریق هنر پزشکی نمی‌توانیم یاد بگیریم.
ایون: مسلماً نمی‌توانیم.

سقراط: آیا دربارهٔ همهٔ هنرها چنین است؟ آنچه را که از یک هنر می‌توانیم فرا بگیریم از هنر دیگری نمی‌توانیم؟ اما قبل از اینکه به این سؤال جواب بدهی سؤال دیگری از تو دارم: قبول داری که هر هنری با هنر دیگر فرق دارد؟

نگاه‌نوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله‌های علوم انسانی

ایون: بلی.

سقراط: حال به نظر من، آن فرق در این است که یک هنر به مفهوم دانستن چیزهای معینی است و هنر دیگر به معنی دانستن چیزهای دیگر. و من به هر کدام آنها نام مربوط به خودشان را می‌دهم. شما هم این کار را می‌کنید؟

ایون: بلی.

سقراط: اگر موضوع همهٔ هنرها یکی بود، چرا باید هنری را از هنر دیگر مجزا می‌کردیم؟ اگر همهٔ هنرها همان اطلاعات را به ما می‌دادند چرا به هر هنری نام دیگری می‌دادیم؟ مثلاً این انگشت‌های مراد در نظر بگیرد. من می‌دانم که این انگشت‌ها پنج تاست و تو هم همین را می‌دانی. حال اگر از تو بپرسم که آیا ما هر دو این اطلاع را در سایهٔ هنر واحدی، یعنی علم حساب، داریم یا هر کدام از طریق هنری دیگر، حتماً خواهی گفت به وسیلهٔ همان یک هنر.

ایون: بلی.

سقراط: حال به سؤالی که کمی پیش می‌خواستم ازت بکنم جواب بده. آیا دربارهٔ همهٔ هنرها این عقیده را نداری که یک هنر به ضرورت دانش چیزهای معینی را به ما می‌دهد و هنر دیگری دانش آن چیزها را به ما نمی‌دهد. یعنی اگر واقعاً هنر دیگری است دانش چیزهای دیگری را به ما می‌دهد؟

ایون: عقیدهٔ من هم همین است، سقراط.

سقراط: خوب، پس اگر کسی هنری را نداشته باشد، از شناسائی حرف و یا عملی که مربوط به آن هنر است عاجز خواهد بود؟
ایون: درست است.

سقراط: پس در مورد شعری که خواندی، آیا تو بهتر می‌توانی دربارهٔ درستی و نادرستی سخن هومر قضاوت کنی یا ارابه‌ران؟
ایون: ارابه‌ران.

سقراط: طبعاً برای اینکه تو راوی هستی نه ارابه‌ران؟
ایون: بلی.

سقراط: و هنر راوی با هنر ارابه‌ران فرق دارد.
ایون: بلی.

سقراط: پس اگر هنر دیگری است، دانشی هم که به دست می‌دهد، دانش چیزهای دیگری است؟
ایون: بلی.

سقراط: خوب! وقتی هومر می‌گوید که حکامده^{۳۵} معشوقهٔ نستور به ماخائون^{۳۶} که زخمی بود، نوشداروئی داد، تقریباً چنین شرح می‌دهد:

شراب و پرامنه^{۳۷} را با آب درآمیخت، آنگاه با رنده‌ای برنزی پنیر شیر بز در آن رنده کرد [و همراه آن پیاز نیز به آنان داد] تا اشتهاشان را برای نوشیدن تحریک کند.^{۳۸}

آیا پاسخ این سؤال که سخن هومر در اینجا [دربارهٔ شفابخشی این نوشدارو] درست است یا نه، از هنر پزشکی ساخته است یا راوی؟
ایون: از هنر پزشکی.

سقراط: و وقتی که هومر می‌گوید:

الهه با شتاب سربی که به شاخی بسته است و طعمهٔ جان‌ربای را برای ماهیان شکم‌خوار با خود دارد به ته گرداب برخورد.^{۳۹}

آیا قضاوت دربارهٔ محتوای این شعر و اینکه درست است یا نه در قلمرو هنر ماهیگیر است یا راوی؟
ایون: مسلماً، سقراط، هنر ماهیگیر.

سقراط: حال فکر کن که تو سؤال‌کننده‌ای و از من می‌پرسی: «ای سقراط، حال که تو در اشعار هومر چیزهایی پیدا می‌کنی که قضاوت درباره آنها از هنرهای گوناگون ساخته است، بیا و عباراتی هم پیدا کن که به پیشگویان و هنر پیشگوئی مربوط باشد، و قضاوت درباره آنها فقط از عهده پیشگو برآید. و او بتواند بگوید که آیا آن شعر خوب است یا بد؟» و ببین که چه آسان و درست جوابت را می‌دهم: هومر در چند مورد از پیشگوئی سخن گفته است. مثلاً در اودیسه، آنجا که «تئوکلمنوس»^{۲۰} از نژاد «ملاپوس»^{۲۱} به خواستگاران چنین می‌گوید:

آه ای بدبختان، این رنجی که شما می‌برید چیست؟ تیرگی مغز شما، چهره شما و زانوهای شما را فراگرفته است: ناله‌ای برخاست، گونه‌های شما از اشک تر شد؛ در این ستون‌بندی‌های زیبا خون بر دیوارها روان شده است؛ می‌بینید که دهلیز پر از پیکرهای ناپیداست، چهاردیوار خانه پر از سایه‌هایی است که خود را به سوی تاریکی‌های ژرف ارب (ارپوس)^{۲۲} می‌اندازند. آفتاب در آسمان ناپدید شد، مه شومی بر سر ما فرود آمد.^{۲۳}

در ایللیاد هم در چندین مورد چنین عباراتی وجود دارد. مثلاً در وصف حمله به حصار شهر چنین می‌گوید:

زیرا وقتی که غرق هیجان عبور از خندق بودند، پرنده‌ای بالای سرشان ظاهر شد. عقابی بلندپرواز بود که سپاه را در سمت چپ خود می‌گذاشت. ماری عظیم به چنگال داشت به رنگ خون، که هنوز زنده بود. مار سخت به خود می‌پیچید و هنوز دست از نبرد برنداشته بود. چنان‌که به پشت خم شد و سینه عقاب را نزدیک گردن نیش زد. و عقاب از شدت درد مار را رها کرد که میان سپاهیان افتاد و خود جیغی کشید و بر بال‌های باد ناپدید شد...^{۲۴}

باید به تو بگویم که قضاوت درباره این عبارت و عبارات دیگر نظیر آن کار پیشگوست. ایون: راست می‌گوئی سقراط.

سقراط: تو هم راست می‌گوئی ایون. اما حالا نوبت توست. من برای تو عباراتی را از ایللیاد و اودیسه نقل کردم که مربوط به حرفه پیشگو و پزشک و ماهیگیر بود، حالا تو، که بیش از من با آثار هومر آشنائی، عباراتی را نمونه بیار که مربوط به راوی و هنر راوی باشد و راوی بهتر از دیگران بتواند درباره آنها قضاوت کند.

ایون: به عقیده من، سقراط، همه عبارات هومر.

سقراط: نه، ایون، نمی‌توانی بگوئی همه عبارات. واقعاً اینقدر فراموشکاری؟ برای یک راوی تأسف آور است که این همه فراموشکار باشد.

ایون: من چه چیزی را فراموش کرده‌ام؟

سقراط: مگر به یاد نداری که گفتی هنر راوی با هنر اربابان فرق دارد؟

ایون: به یاد دارم.

سقراط: مگر اعتراف نکردی که چون آنها با هم متفاوتند موضوعاتی هم که می‌دانند باید با

هم فرق داشته باشد؟

ایون: چرا!

سقراط: پس بنا به اعتراف خودت نه هنر راوی همهٔ دانش‌ها را دربر می‌گیرد و نه راوی از

همه چیز اطلاع دارد.

ایون: شاید به استثنای موضوعاتی از این قبیل.

سقراط: یعنی می‌خواهی بگویی به استثنای آنچه مربوط به همهٔ هنرهاست. اما چون هنر

تو نمی‌تواند همهٔ موضوع‌ها را شامل شود، بگو که چه موضوع‌ها را دربر می‌گیرد؟

ایون: طرز سخن گفتنی را که مناسب مرد یا زن، برده و آزاد و زیردست و فرمانده است.

سقراط: تو ادعا می‌کنی زبانی را که مردی به هنگام هدایت کشتی در دریای طوفانی به کار

می‌برد، راوی بهتر از ناخدا می‌شناسد؟

ایون: نه، ناخدا بهتر می‌شناسد.

سقراط: طرز سخن گفتن کسی را که بیماری را معالجه می‌کند، راوی بهتر از پزشک

می‌داند؟

ایون: باز هم نه.

سقراط: شاید منظور طرز سخن گفتن یک برده است؟

ایون: آری.

سقراط: مثلاً فکر می‌کنی آنچه را که یک بردهٔ گاودار برای آرام کردن گاوهای خشمگینش

باید بگوید، راوی بهتر از گاودار می‌داند؟

ایون: مسلماً، نه!

سقراط: یا طرز سخن گفتن زن ریسنده‌ای را به هنگام پشم‌ریسی؟

ایون: نه.

سقراط: یا آنچه را که یک فرمانده به هنگام سخنرانی برای سپاهیان‌ش باید بگوید؟

ایون: آری، این چیزی است که راوی خوب می‌شناسد.

سقراط: چه؟ هنر راوی همان هنر فرمانده است؟

ایون: مطمئناً من می‌دانم که یک فرمانده چه باید بگوید.

سقراط: شاید تو، ایون، فرمانده خوبی هم هستی. در واقع اگر تو در عین حال هم سوارکار و

هم چنگ‌نواز خوبی بودی مسلماً اسب‌ها را می‌شناختی و می‌دانستی که آنها خوب می‌تازند یا

بد. اما اگر از تو می‌پرسیدم که در سایهٔ کدامیک از این دو هنر اسب‌ها را می‌شناسی و می‌دانی که

خوب می‌تازند آیا جواب می‌دادی که در سایهٔ هنر سوارکاری یا چنگ‌نوازی؟

ایون: جواب می‌دادم که در سایه هنر سوارکاری.
سقراط: حال اگر تشخیص می‌دادی که چه کسی خوب چنگ می‌نوازد، طبیعاً در سایه هنر چنگ‌نوازی بود، نه سوارکاری.

ایون: بلی.

سقراط: خوب، حالا که تو هنر فرماندهی سپاه را می‌شناسی آیا به این سبب است که فرمانده خوبی هستی یا راوی خوبی؟

ایون: به نظر من هیچ فرقی ندارد.

سقراط: چطور می‌توانی بگوئی که فرقی ندارد؟ آیا ادعا می‌کنی که هنر روایت و هنر فرماندهی هر دو یکی است یا دو هنر است؟
ایون: به نظر من یکی است.

سقراط: پس کسی که راوی خوبی است باید فرمانده خوبی هم باشد؟
ایون: البته، سقراط.

سقراط: پس کسی هم که فرمانده خوبی است باید راوی خوبی باشد؟
ایون: در این باره با تو هم عقیده نیستم.

سقراط: اما در آن مورد دیگر هم عقیده‌ای که راوی خوب فرمانده خوبی هم هست؟
ایون: البته.

سقراط: و تو بهترین راوی یونان هستی؟
ایون: حتی بالاتر، سقراط.

سقراط: پس تو بهترین فرمانده سراسر یونان هم هستی؟

ایون: می‌توانی مطمئن باشی، سقراط، چون که من فرماندهی را از هومر آموخته‌ام.

سقراط: پس تو را به خدا ایون، تو که هم به عنوان فرمانده و هم به عنوان راوی والاترین مردم یونان هستی، چرا شهر به شهر می‌گردی و شعر می‌خوانی و فرماندهی نمی‌کنی؟ فکر می‌کنی که یونانیان احتیاج شدیدی به راوی با تاج طلائی دارند، و به یک فرمانده احتیاج ندارند؟
ایون: ای سقراط، شهر مازیر سلطه شماس و شما فرماندهان سپاهش هستید، و احتیاجی به فرمانده ندارد. و اما شما آتئیان و اسپارتی‌ها هم مرا به فرماندهی انتخاب نمی‌کنید، زیرا معتقدید که خودتان بهتر فرمان می‌رانید.

سقراط: ایون عزیز من، آیا «آپولودوروس»^{۲۵} را می‌شناسی که اهل «کوزیکوس»^{۲۶} است؟
ایون: نمی‌دانم کیست؟

سقراط: مردی است که هرچند بیگانه است آتئیان بارها او را برای سرداری سپاهشان انتخاب کرده‌اند. همچنین «فانوستس» اهل «آندروس»^{۲۷} و «هراکلیدس» اهل «کلازومنا»^{۲۸} که شهر ما آنها را به درجه فرماندهی و مقامات دیگر بالا برد، هرچند که بیگانه بودند، اما لیاقت از خود نشان دادند. اما ایون اهل «افسوس» را اگر هم لایق ارزش و احترام باشد به فرماندهی

برنخواهند گزید و قدرش را نخواهند دانست! یعنی چه! مگر شما افسیان در اصل آتنی نیستید؟ و اما تو، ایون، اگر تو راست می‌گوئی و هومر را از سر هنر و دانش می‌سنائی، پس با من خوب رفتار نکردی. به من اطمینان می‌دهی که چیزهای خوب دربارهٔ هومر فراوان می‌دانی و به من وعده می‌دهی که برایم خواهی خواند، اما از آن محروم می‌کنی. و در حالی که به وعده‌ات وفا نکرده‌ای هرچند که به اصرار از تو می‌خواهم حتی نمی‌خواهی به من بگوئی که در چه موضوع‌هایی مهارت داری. تو دقیقاً مثل «پروتئوس»^{۲۹} رفتار می‌کنی و هر لحظه به شکلی درمی‌آئی و از چنگ من به هر سو فرار می‌کنی و سرانجام برای این‌که نشان ندهی تا چه حد در ادراک اثر هومر مهارت داری در قالب فرمانده ظاهر می‌شوی. از این‌رو باز تکرار می‌کنم: اگر مهارت تو حاصل دانش و هنر است و اگر پس از آن که قول خطابه‌ای را دربارهٔ هومر به من دادی از آن محروم می‌کنی، رفتار تو توهین‌آمیز است. اما اگر برعکس، نه بر اثر هنر، بلکه بر اثر موهبتی خدائی و مجذوبیت نسبت به هومر است که تو بی‌آن‌که خود بفهمی چیزهای بسیار زیبا دربارهٔ شاعر پر زبان می‌آوری، همانطور که عقیدهٔ من هم دربارهٔ تو همین است، دیگر سرزنش نمی‌کنم. حال خودت انتخاب کن که می‌خواهی در نظر من چطور آدمی باشی: آدمی نادرست یا ملهم از خدا؟

ایون: فرق این دو بسیار است، سقراط. چون خیلی بهتر است که ملهم از خدا شمرده شوم. سقراط: پس این عنوان زیباتر شایستهٔ تو خواهد بود. و ما قبول کردیم که تو مرد خدائی و خطابه‌های زیبایت دربارهٔ هومر، هیچ مدیون هنر نیست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشتها:

- ۱ و ۲. شهر Epidaurus آتین خاصی به افتخار Asclepius رب‌النوع بازی‌ها ترتیب می‌داد که در آن مسابقات سوارکاری و سایر مسابقات ورزشی اجراء می‌شد. در کنار این مسابقه‌ها، در تئاتری هم که پولوکلیتوس Polukleitos بنا نهاده بود، مسابقات «موسیقی» ترتیب داده می‌شد (به توضیح بعد مراجعه شود).
۳. موسیقی Mousike در یونان قدیم به همهٔ هنرهای ناشی از «موساها» Mousai (یا «موز» ها، الاهگان نه‌گانهٔ هنر و دانش) اطلاق می‌شد، یعنی به انواع موسیقی، رقص و ادبیات.
۴. Panathenaea مراسمی بود به افتخار «آتنه» که در ماه اول زمستان اجراء می‌شد. و بر دو نوع بود: پان‌آتنه‌های کوچک همه‌ساله و پان‌آتنه‌های بزرگ هر چهار سال یکبار ترتیب داده می‌شد که مسابقه‌ای بین رومیان نیز جزء برنامه‌های آن بود.

۵. اشعاری که به هومر نسبت داده می‌شود بین ۱۲۰۰ تا ۸۰۰ سال پیش از میلاد نوشته شده است. در اینجا منظور از جمله «مصاحف عده‌ای از بهترین شاعران، به ویژه «هومر» باشید» این است که پیوسته اشعار آنها را مطالعه کنید.

۶ و ۷. Metrodorus of Lampsacus، از «آناکساگوراس»، کشف معانی تمثیلی در اشعار هومر را فراگرفت. ۸ و ۹. Stesimbrotus of Thasos ... در عصر «پریکلس» زندگی می‌کرد و او نیز اشعار هومر را به صورت تمثیلی تفسیر می‌کرد. گزنفون در «مهمانی» خود (III، ۶) از او به عنوان راوی و مفسری نیرومند نام می‌برد. ۱۰. Glaucon، ارسطو (در «فن خطابه» III، ۱ و ۶۳) از کلاوکن اهل تنوس Téos نام می‌برد که ظاهراً راوی مشهوری بوده است. از نویسنده‌ای به همان نام نیز در «فن شعر» (۲۴، ۲۵) بحث کرده است.

۱۱. Homériadae ... خانواده‌ای از مردم خیوس Chios که ادعا می‌کردند از اخلاف هومر هستند. اما با توجه به عبارات دیگر افلاطون به نظر می‌رسد که منظور او از هومریادها طرفداران متعصب هومر و یا شاعرانی است که به سبک هومر شعر می‌گفتند.

۱۲. Hesiodos شاعر یونانی قرن هشتم پیش از میلاد که «کارها و روزها» را سروده است و دو اثر «اصل خدایان» و «سپر هراکلس» را هم به او نسبت می‌دهند.

۱۳. Archilochos، در حوالی سال ۷۲۰ پیش از میلاد در «پاروس» Paros به دنیا آمده، پایه‌گذار شعر ایامب Iamb است. مردم یونان باستان ارزش و اعتبار فراوان به او قائل بودند به طوری که او را در کنار هومر قرار می‌دادند.

۱۴. خدایان با قیافه حقیقی خود بر انسان‌ها ظاهر نمی‌شوند، بلکه به قالب دیگر درمی‌آیند و در اغلب موارد به شکل آدمیان.

۱۵. Polygnotus - نقاش یونانی معاصر «اوریبیدس». مهمترین اثر او نقاشی خرابه‌های تروا در معبد دلفی بود که به پادشاه آن حق اقامت مجانی در تمام شهرهای یونان را پیدا کرد.

16. Aglaophon.

۱۷ و ۱۸. Daedalus شخصیتی افسانه‌ای است، چنانکه نام او به معنی «حکاک» و نام پدرش، Metion به معنی «متفکر» است. نام او مظهر آغاز دوران تازه‌ای در پیکرتراشی یونانی است و می‌گویند که پیش از او پیکره انسان را با پاهای بهم چسبیده و دست‌های آویزان و چسبیده به پهلوی و چشم‌های بسته می‌کشیدند. دایدالوس برای اولین بار در پیکره‌هایش دست و پا را به حرکت درآورد و چشم‌ها را باز کرد.

۱۹. Epeius در جنگ تروا، به یاری آتنه اسب چوبی معروف را ساخت که خود نیز همراه سران سپاه یونان درون آن رفت. پیکره‌های چوبی آفرودیت و هرمس را در کورنت به او نسبت می‌دهند.

20. Panopeus.

۲۱. Theodorus - به گفته هروودوت سازنده جام زرینی بود که کرزوس به معبد دلفی هدیه کرد. ۲۲. Olympos - شخصیت افسانه‌ای که افلاطون در کتاب قوانین (۶۷۷) از او به عنوان مبدع موسیقی نام می‌برد.

۲۳. Tamyras - به گفته هومر خواننده‌ای بود در تراکیه که با غرور ادعا می‌کرد در مسابقه آواز بر «موساها» دختران زئوس غلبه کرده است. الاهگان که به خشم آمده بودند، او را لال کردند، آواز آسمانی را از او گرفتند و کاری کردند که چنگ زدن را هم فراموش کند.

۲۴. Orpheus — آوازخوان اهل تراکیه که هومر از وجود او بی‌خبر بود.

۲۵. Phemios — خواننده‌ای که در اودیسه هومر، برای سرگرم کردن مدعیان ازدواج با «پنلوپه» برای آنها آواز می‌خواند.

۲۶ و ۲۷. Magnesia دو نقطه به این نام وجود دارد. یکی شبه‌جزیره‌ای است در «تسالیای» یکی از شهرهای لیدی و دیگری شهری در «متاندروس» که شهر هراکلیا Heraklea در فاصله‌ی کمی از آن قرار داشت. سوفوکلن سنگ آهن‌ریا را «سنگ لیدی» نامیده یعنی به شبه‌جزیره لیدیائی نسبت داده است و حال آنکه نام دیگر آن یعنی سنگ هراکلیا دلیل تعلق آن به نقطه اخیر است.

۲۸. Corybantos، راهبان «کوبله» (سیبیل) آئین الهه خود را با رقص‌های ناجور برپا می‌داشتند.

۲۹. Dionysos (دیونوسوس) که نام رومی‌اش باکوس Bacchus است. او اغلب با آپولون Apollon که از روی عقل و هوش رفتار می‌کند در تضاد است.

۳۰. Dithyrambs، اشعار غنایی در ستایش دیونوسوس.

۳۱. Iamb وتد مفروق — در اینجا منظور اشعار هزل‌آمیز است که به این وزن ساخته می‌شد.

۳۲. Tyntchus of Chalcidian، به گفته فرفوروس در زمان آیسخولوس زندگی می‌کرد و آیسخولوس با نقش سرودی که خود در وصف آپولون گفته بود بر دیوار معبد دلفی مخالفت کرد، زیرا معتقد بود که سروده تونیخوس بهتر از مال اوست.

۳۳. Musaeus، شاعر و پیامبر افسانه‌ای که مجموعه‌ای از پیشگویی‌های منظوم را که بی‌تردید در طول قرون و به تدریج به وجود آمده است به او نسبت می‌دهند. می‌گویند که «موسایوس» شاگرد «اورفئوس» بوده است.

۳۴. ایلیاد، ترجمه سعید نفیسی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، سرود بیست و سوم، (۶۹۰)، ص ۹۱.

35. Hecamede. 36. Machaon. 37. Pramne.

۳۸. Iliad, XI, 639-40 — در اینجا نقل قول درست نیست. جمله مربوط به بیاز از سرود پنجم (۶۳۰) گرفته شده است. جمله اصلی همان است که در ترجمه سعید نفیسی آمده است، «و آردی سفید بر آن پاشید».

۳۹. ایلیاد، ترجمه سعید نفیسی، سرود بیست و چهارم، ص ۷۱۸.

40. Theoclymenus. 41. Melampus. 42. Erebos.

۴۳. اودیسه، ترجمه سعید نفیسی، انتشارات علمی و فرهنگی، سرود بیستم (۳۵۱)، ص ۴۶۶.

44. Iliad, XII, 200.

۴۵ و ۴۶. Apollodorus of Cyzicus نام این فرمانده و نیز نام فرماندهانی که در سطور بعد خواهد آمد در هیچ تاریخی نیامده است و به ظن قوی باید ساخته خیال افلاطون باشند. از میان این اشخاص فقط نام «فانوستنس» در کتاب گزنفون آمده است.

47. Phanosthnes of Andros. 48. Heraclides of Clazomenae.

۴۹. Preteus فرزند پوزئیدون و یکی از پیران هفتگانه دریا که پیش‌گویی می‌دانست اما برای فرار از دست کسانی که می‌خواستند او را وادار به پیش‌گویی کنند، به اشکال وحشتناکی درمی‌آمد.